

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

عرض شد که راجع به بحث متن و مباحثی که بود حالا این بحث اخیر که زیادت ثقه بود و عرض کردیم نظر نهایی را توجّهات دیگری هم در متن هست مثل تصحیفات، تحریفات، نقل به معنی و نقل به مضمون و عرض کردیم در این کتاب عمار ابن موسی ساباطی به ذهن ما می آید نقل به مضمون زیاد است نه نقل به معنی، باز هم حالا تکرارش می کنیم بعد اشاره ای می کنیم، علی این حال این مجموعه ای در این باره ذکر شد آن وقت حالا این قسمت تحریف و اشتباه و کلمات به خاطر مشکلاتی که بود، چون خطی که در میان اهل مکه بود، چون اهل مکه سواد نداشتند کلاً گاهی نوشته هایشان به یک خط یمنی بود به نام مسند الانش هم حروفش را چاپ کردند الفبایش چاپ شده خط مسند، من به نظر من یک روایت در کتب ما آمده وجد بالمسند در کتاب نمی دانم حالا کافی است کجاست؟ در مکه مثلاً وجد، مراد از مسند این خط است که وجود به خط مسند، احتمالاً تعلقات سبع را هم با همین خط نوشتند حالا اگر چون بعضی ها اخیراً گفتند دروغ است اصلاً قصه تعلقات سبع دروغ است حالا اگر راست بود گفت اگر راست بود این با همین خط مسند است اگر راست باشد علی ای حال این هم یک خطی است که ریشه هایی یمنی دارد، الآن هم حروف الفبایش را پیدا کردند، چاپ شده اصلاً حروف الفبای خط مسند چاپ شده موجود است عرض کردیم خود این ها نداشتند آن وقت خط کوفی در مکه آمد مقارن با بعثت رسول الله که عرض کردیم شخصی به نام بشر ایشان از اهل حیره بود در حیره این خط بود آن وقت این خط امتیازش به این بود خط مقدس بود اصلاً خط سریانی که در سوریه می گویند بوده اصلش، تورات و انجیل و این ها را با این خط می نوشتند با خط مقدس این این خط را مکه می آورد و این هم منشأ می شود که قرآن را با این خط بنویسند،

س: همان نسخ است یا؟

ج: نه نه با این خط نوشتند قرآن را همان صدر اول حدود هفده هجده نفر نوشتند از جوان ها مدینه و حتی غیر جوان مثل ابوسفیان، معاویه، مثل عمر، بعدها هم دختر عمر حفصه این ها کسانی بودند که خط کوفی را یاد گرفته بودند و با این خط می نوشتند، این خط در حیره بود امیر حیره که بعد آمد در مکه خواهر ابوسفیان را گرفت با او ازدواج کرد، با خواهر ابوسفیان عمه معاویه به اصطلاح بعدها چون حیره که از بین رفت الآن شنیدم الآن تازگی باز راهش انداختند یک کمی، حدود هفده هجده کیلومتری نجف است نزدیکی، وقتی که کوفه ساخته شد می رفتند بقایا و خرابه هایی، یعنی مثلاً چوب و آهن، سنگ و این ها را از آن جا، چوب های سقف و این ها را از خانه های حیره می آوردند، انقاذ البیت به قول خودشان، چیزهایی خراب شده بیت را می آوردند و کوفه را با آن ساختند، چون کوفه اول به صورت خیام بود، خیمه خیمه بود، چادر بود بعد یواش یواش دیگر به جای چادر تبدیل به خانه شد، اوائلش از همین حیره می آوردند آثار باقی مانده از حیره، حیره یکی از شهرهای بسیار مهمی این عراق است در خود، در حد ذاتش خیلی شهر تاریخی است و به لحاظ سیاسی هم بغداد که به اصطلاح دست پادشاهان ایران بود، ترفون یا مدائن دست ساسانی ها پایتخت ایران بود، از بغداد تا یمن یعنی شما بروید تا جنوب عراق از جنب عراق بروید جزیره العرب تا

حضرموت بروید تا یمن دیگر، تا آخر یمن این شهر عدن که بندر است شما تا آنجا بروید اینها کلاً در اختیار ایران بود، چون جزیره العرب خشک بود، ساتراپی یا استانداری را هم در یمن قرار داده بودند ساسانی‌ها، استانی، آن وقت اینها به خاطر مخصوصاً آن شاپور زلکثاف معروف چیزی داشتند به عرب اصولاً اجازه نمی‌داد ادعای پادشاهی بکند ملک نمی‌گفتند، لذا به حضرت عبدالمطلب روایت دارد، که علیه سیماء الملوک جلاله شأنش مثل پادشاه بود اما اجازه نمی‌داد ایرانی‌ها، تا این منطقه کلاً کسی به عنوان پادشاه از خودش نام ببرد الا پادشاه حیره تنها منطقه در این مرکز بزرگ را به شما عرض کردیم در این شبهه جزیره حق داشت عنوان پادشاه که این نعمان ابن منذر

س: نعمان است دیگر

ج: نعمان و این هم چرا؟ بشر و عبدالملک برادرش اینها هم چرا، اصلاً در این آیه مبارکه

س: ملوک

۵۳: ۴

ج: بله ملوک الحیره استوی بشر علی العراقی، در آن، استوی علی العرش، غالب مفسرین این شعر را آوردند این بشر این همینی است که رفته خط را یاد داده، قد استوی بشر علی العراقی، من غیر سیف و دم مهراقی، بدون شمشیر و خونریزی، علی ای حال این خط کوفی آمد یک خطی هم در عراق بود در همین مناطق به اصطلاح بین فرات و به اصطلاح دجله و اصطلاحاً بهش الآن می‌گویند حر، منطقه حرّ و که الآن این جزائری هم که مرحوم سید نعمت الله جزائری جد آقایون از آنجاست از همین منطقه است، از این منطقه‌ای که چوایش هم بهش می‌گویند خیلی منطقه بزرگی است که آب زیاد است که انبات هم همین‌ها هستند کان الانبات ينظرون البتایح فی العراق بتایح همین است بتایح و به اصطلاح انبات نبت اینها بودند یک خطی هم اینها داشتند که آن یک کمی غلط غلط بود یعنی خط خیلی واضحی نبود در سال سه صد هفده ابن مغله که معروف بود که خطاط معروفی بعد هم خلیفه دستش را بردند برای عقوبتی، علی ای حال ابن مغله که حالت وزیری داشت این خط نسخ را اختراع کرد از مجموعه خط نبتی و خط کوفی، خط نسخ را ایشان ابداع کرد و تدریجاً بنا شد که آثار مخصوصاً آثار مقدس از آن خط کوفی نقل داده بشود به این خط جدید خط نسخ، یکی از مشکلات این شد که در خط کوفی مثلاً الف متوسطه نبود اینها در خط جدید هم آمد مثلاً هذا می‌خواندند هذا می‌نوشتند، ذالک می‌خواندند ذلک می‌نوشتند الف متوسط نبود مثلاً که می‌نوشتند بعضی از کتاب‌ها مثلاً که است دیگر مثلاً که می‌خواندند این مشکل در روایات ما هم آمد یعنی این مشکل خط مشکل نقطه نبودن، مشکل اشتباه کلمه، همین اخیراً عرض کردم این زیارت جامعه ان هذا يوم تبرکت فیه بنی امیه این در نسخه مصباح، اصولاً مرحوم شیخ عباس قمی زیارت عاشورا را با نسخه مصباح شیخ نوشته اما نسخه کامل الزیارات فرق می‌کند مخصوصاً آن چهارتا اسم را ندارد اللهم خصّ انت الظالمین باللّعن منی را نسخه کامل الزیارات ندارد، اللهم العن،

س: اللهم العنهم جميعاً است

ج: نه نه دارد العن نه العن چه؟

س:

۲۲: ۷

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۷۸

آل محمد

ج: العن من حارب، من اعداء می خواهید کامل زیارات بیاورید بعدش

س: اعداء آل محمد

ج: اعداء آل محمد

س: جميعاً

ج: اللهم خصّ انت اول ظالم باللعن ثم ابدأ به، و ابدأ ثم العن الثانی و الثالث و الرابع ندارد بله این اصلاً این یکی از فروق اساسی بین کامل زیارات و مرحوم مصباح شیخ این است که،

س: این نسخه را باید تکثیر کند، بقیه و ترس بغداد و

ج: بعضی ها می خوانند دیگر اسم نمی خواهم ببرم گفتند شنیدم زیارت عاشورا را نمی خوانی؟ گفت من می خوانم نسخه کامل زیارات، گفت در نسخه کامل زیارات را می خوانم این قسمت را بخوانید بعد از لعن و سلامش این قسم،

س: ثم تقول مرّة واحده،

ج: اللهم خصّ دارد،

س: بله آن اولی را همان طور مثل چیز است ولی این جا می گوید ثم تقول مرّة واحده اللهم خص انت اول ظالم ظلم آل نبیک

باللعن ثم العن اعداء آل محمد من اولین و الآخرين

ج: دقت کردید،

س: ثم

۳۰: ۸

یزد

س: می توانیم معیار وحدت قرار بدهیم،

ج: وحدت،

س: همان ها اصلاً با لعن من الاولین هم می گوید اعداء

ج: این یکی را ثانی و ثالث و رابع را ندارد این، نه می خواهم اختلاف نسخ را که عرض بکنم غیر از این جهت، مثلاً اللهم ان هذا يوم تبرکت فيه این در نسخه مصباح است، در کامل زیارات ان هذا يوم تنزلت فيه اللعنة این تبرکت کتابه مثل تنزلت است چون کافش را نمی گذاشتند در آن جا تنزلت فيه اللعنة آن شب هم عرض کردیم اللعنة التي جاهدت الحسين که در مصباح، در کامل زیارات حاربت الحسين نه جاهدت الحسين و این نسخه هم آن شب عرض کردیم به نظر بهتر به نظر می آید تا نسخه مصباح علی ای حال این یک مقدارش دیگر اگر بخوایم این را دیگر خیلی زیاد است در حدیث این قدر،

س: کامل زیارات هم جاهدت نسخه بدل دارد خود کامل زیارات

ج: خب احتمالاً کسانی با مصباح شیخ تصحیحش کردند یا در حاشیه نوشتند خدا رحمت کند حاج شیخ محمدتقی همیشه وقتی می خواست یک مشکل را حل بکند می گوید در حاشیه بود آورده در متن،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۷۸

س: حاج شیخ محمد تقی چیز، صاحب قاموس

ج: قاموس می گفت این در حاشیه بود آمد در متن، خدا رحمت آقای بجنوردی می فرمود یک درویشی بود در کوفه هر مسأله ای ازش می پرسیدند مثلاً از معاد، از کلام، از فقه، می گفت این در ضمن تبعه، آلاء ربکما تکذبان، همه را ارجاع به این آیه می داد همه ۹:۵۰

را ارجاع به همین آیه می داد این ها در ذیل فبای آلاء،

س: تنوع بد نیست در این مشهد یک

۱۰:۰

بود بعد از نماز این را آقای وحدتی تعریف می کرد می گفت بین نماز می ایستاد رو به مردم می گفت خدا در قرآن فرموده انا انزلناه فی لیلۃ القدر، آن وقت تو سرپا می شاشی می گفت تأثیر می کرد

ج: تعبیر می کند علی ای حال یکی از مسائلی که الآن هست در نسخ خب این هست دیگر همین روایت معروف که الآن فاطمیه بحثش پیش می آید که روایت هفتاد و پنج یا نود و پنج روز دو ماه و نیم این خب سرش این است کلمه خمس و سبعین و خمس و تسعین، این کلمه تسعین را در بعض از نسخ آمده بعض جاها هم سبعین آمده و لذا هم عرض کردیم در این جور جاها هم اگر نتوانیم با خود مراجعه به مصدر و روایت و سند و این ها مشکل را حل بکنیم رجوع بیشتر به شواهد خارجی می شود در فقه هم بعد رجوع می شود آخر امر به اصول عملیه و الا مثلاً فرض کنیم آن روایتی که اهل سنت هم دارند ما هم داریم که سه ماه ثلاثه اشعر خب این با نود و پنج بهتر می سازد یعنی تأیید،

س: جواد شبر می گفتش که در آن روایتی هست که شُیعت فاطمه بجرید من النخل، این استدلال می کرد به این می گفت این جرید یعنی چراغ روشن کردند، یعنی شعله روشن کردند که راهشان ببینند، و این با پانزدهم و سیزدهم نمی خواند سیزدهم مقمره است و لزومی ندارد نور روشن کند

ج: نه خب آن سه ماهه اول ماه است دیگر بعد هم روشن کردن

س: سوم است دیگر سوم

ج: بله سوم می خورد به آن

س: آن می گفت به این می خورد

ج: به این می خورد نه غیر از بله، البته

س: روشن کردن

۱۱:۴۰

می خورد

ج: بله نه غیر از آن احتمال بوده

س: مؤید می آورد

ج: مؤید است جرید من النخل به اعتبار مثلاً احترام جنازه مثلاً داریم علامت اشعار می دهند به

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۷۸

س: نه دارد که روشن می کند استصباح می زند برای استصباح

ج: بله می دانم آن را می دانم

س: نور

ج: حالا نور می گویم چون خصوص نخل در آن جا چون حالا تا، احتمال این که در خانه خود حضرت هم باشد نبوده باشند بقیع قوی تر از بقیه احتمالات است احتمال این که در خود خانه

س: تشییع جنازه سوری هم نداشتند

ج: نه در همان جا، دیگر این را عرض کردم این دیگر حالا شرح آن قصه تاریخی جای خودش، یک کسی هم با علم جعفر سؤال کرده بود از یک آقای این دفنت فاطمه، جواب داده بود دفنت فی بیتها، و جعفر،

س: بیت

ج: بله بیتها آمده،

س: چهل و پنج روز می شود

ج: روایت چهل روز، تا چهل و پنج روز خیلی بعید است شواهد مؤیدش نیست یعنی شواهد خارجی به چهل روز و چهل پنج روز نمی خورد بله احتمال، خود اهل سنت خیلی هایشان شش ماه نوشتند عنوان شش ماه، همین سه ماه ظاهراً با مجموعه شواهد نزدیک تر به اعتبار است و العلم عند الله حالا به هر حال آقا این بحث را به اصطلاح، عواملی که به اصطلاح اسبابی ایشان فرمودند یک بحثی هم راجع به اسباب اختلاف متن مطرح بشود یکی از اسباب قطعاً همین مسأله هست یعنی این مسأله تصحیف و تحریف و کم و زیاد شدن و این مسائل چرا یکی از اسبابی است که درست شده البته بعضی از این مطالبی که در سابق هم، مثل ادراج حدیث ادراج بحث ادراج این هم یکی از اسباب و مشکلات متن است دیگر یک متن درش زیادی دارد، یک متن درش ندارد انواع ادراج، دو نوع ادراج که عرض کردیم به هر حال آنچه که به ذهن می آید خود به اصطلاح اختلاف حدیث هم یک مقدارش از این جهت باشد یعنی یک مقدارش ممکن است از جهت اختلاف متن باشد البته مطلب واضح است حالا عرض می کنم توضیحاً اختلاف حدیث اصولاً در جایی فرض می شود که دوتا حدیث معارض داریم اما اختلاف متن و بحث متن در جایی است که حدیث واحد است دوتا نیستند متنش روشن نیست که آیا این هست یا نه؟ اما گاهی تعارض این دوتا با همدیگر این سبب همان اختلاف متن است،

س: این یک اصطلاح را جدا کنیم از هم، پس اختلاف حدیث

ج: اختلاف احادیث غیر از بحث اختلاف متن است اختلاف حدیث یک بحث مستقلی است برای خودش عالم مستقل خودش دارد،

س: در باب تعارض است

ج: اما اختلاف متن در حدیث واحد است اصلاً ربطی به آن ندارد بحث، اما این که گاهی اوقات متن که یک حدیث واحد دارای دو متن است مشکل درست می کند این هست، یعنی سبب اختلاف حدیث می شود اما این که اختلاف حدیث را با اختلاف متن یکی بگیریم نه، این بحث هست و این گاهی هم شده یعنی بالفعل عملاً در روایات ما این اختلاف شده و چون آقایان بحث

.....
اختلاف متن را مستقلاً نگفتند، حتی تصور کردند که یک نوع تعارض هست اصلاً این را معارض گرفتند، حالا من یک مثال عرض کنم دیگر حال بقیه امثله را نداریم تا برویم جلو، عرض کنم یک بحثی هست در باب سواک، مسواک زدن به اصطلاح مسواک زدن برای صائم که آیا مستحب هست یا مستحب نیست؟ این بحثی بود از همان اوائل، لیکن تا آنجایی که من دیدم در اقوال اهل سنت و العلم عند الله از صحابه ندیدم از بعد از صحابه چرا نقل شده، و یکی از آن‌ها عبارت از مسأله مسواک زدن است که مسواک زدن برای صائم مثلاً جایز هست یا جایز نیست؟ اختلاف در این جهت هست بله، این جا در این مسأله عده‌ای از روایات هست، و این بحث مسواک را اهل سنت هم دارند حالا شما می‌خواهید از دو کتاب اهل سنت در این زمینه بخوانید تا بعد من یک روایت شیعه را هم بگویم، یکی کتاب محلی ابن حزم را نگاه کنید، جلد شش‌اش

س: سواک صائم را بگردید

ج: بله جلد شش‌اش صفحه فکر کنم دویست و ده، پانزده باشد محلی ابن حزم آن یازده جلدی، نه آن چاپ‌های بعدش و اما السواک تعبیر دارد و اما السواک، ایشان نقل می‌کند بعض اقوال را، البته عرض کردم بعض جاها ابن حزم خیلی طولانی وارد می‌شود این جا دیگر طولانی، ابن حزم اعتقاد دارد که کراهت ندارد چون عده‌ای کراهت قائل بودند ایشان قائل به استحباب خودش باقی می‌ماند، استحباب برای صائم و غیر صائم ندارد فرقی ندارد،

س: بله،

ج: اما السواک دارد

س: این چاپی که من دارم

س: اهل سنت هم قبول دارند که این کراهت‌های در این جا اقل ثواباً،

ج: مثلاً این طور، حالا تعبیر اقل ثواباً نکردند، گاهی مثلاً به عنوان این که این بعنوان منهی است مثل نهی در عبادت مثلاً فقط نهی در عبادت را حمل بر این کردند که این مثلاً مکروه است یعنی مثلاً چیز است، مثل حرمت دیگر در حرمت آن درجه،

س: خود سواک اقل ثواباً باشد

ج: برای صائم خصوص صائم،

س: و حال آن‌که امر عبادی است خودش؟

ج: چه بگویم

س: ثواب دارد از باب هم تأسی

ج: روایاتی که در باب سواک است زیاد است بله

س: مکروه باشد

ج: نه اهل سنت،

س:

۱۸: ۱۷

می‌خواهید بخوانیم از اهل سنت یا

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۷۸

ج: بخوانید

س: یا در استذکار ابن عبدالبرّ

ج: بیشتر آمده بخوانید

س: قال

ج: حالا صفحه‌اش را هم بگویید که آقای مختاری صفحه استذکار

س: الاستذکار به این چایی،

ج: بی‌زوم محمد علی ابن بی‌زوم

س: وقتی که کراحت بخورد بهش با آن امر برای این که جمع کند می‌گوییم اقل ثواباً برای جمع به آن امر،

س: معروف این طور بوده مثلاً فرض کنید که نماز در مثلاً بیت النار، نماز در بیت النار،

س: ابن عبدالبرّ

س: مکروهاً می‌خواند اقل ثواباً باشد

س: ابن عبدالبرّ در استذکارش می‌گوید قال ابو عمر همان خودش می‌شود دیگر اختلاف الفقهاء،

س: همین که مثلاً فرض کنید انسان مسواک بزند این اقل ثواباً باشد بله بفرمایید

س: فی السواک للصائم فرخص فيه مالک و ابوحنیفه و اصحابهما

ج: این دوتا عرض کردم این دوتا یعنی مالک و ابوحنیفه در روایات ما خیلی مؤثر هستند چون مالک فقیه معروف اهل مدینه

است و روی آراء اهل مدینه نظر دارد، آن وقت امام صادق هم در مدینه بودند

س: روایت‌شان ناظر به آراء

ج: روایت‌شان ناظر به آراء ابوحنیفه هم در کوفه بوده، فقیهی بوده در کوفه البته ابوحنیفه خیلی شخصیت اجتماعی مهمی نداشته

اما به هر حال برای انعکاس آراء اهل کوفه خصوصاً روی کسانی که تابع ایشان بودند اصحاب قیاس و این‌ها بودند و آن وقت

اصحاب ما هم کتب را در کوفه نوشتند لذا این دوتا شهر خیلی مؤثر اند یکی به لحاظ صدور روایات، یکی به لحاظ تدوین

روایات،

س: مدینه و کوفه

ج: مدینه و کوفه، بصر و مکه و نمی‌دانم شام و بعدها مصر و این‌ها خیلی تأثیر در روایات ما ندارند، فقه‌هایی که در جای دیگر

بود خیلی تأثیر ندارد این دوتا فقه خیلی مؤثر اند یک‌ش به لحاظ صدور روایات از امام، یکی هم به لحاظ به اصطلاح تدوین، از

این آن وقت این‌ها نکته دارد من نکته‌ها را می‌خواهم بگویم،

س: قائل به

ج: ترخیص، نه ترخیص بودند که اجازه دادند،

س: ترخیص

ج: جایز است هیچ اشکال ندارد اما حالا استحباب دارد اگر اجازه دادند چون اجازه دادن مساوق با استحباب است دیگر یعنی به حال استحبابش می ماند به خاطر صوم کراهتی بهش عارض نمی شود دقت فرمودید این راجع به این، لذا این خیلی تأثیرگذار است یک نکته فنی است که بعد عرض می کنم حالا نکته بعدش را بعد عرض می کنم چون این توجه علما نشده به نظر، بفرمایید
س: ببخشید این چاپی دار

۴۸: ۱۹

به درد بخور نبود، یک چاپ بیست و هفت جلدی دارالعتیبه دارد در مجموع سی جلد است الآن آن را آوردم متنش مرتب است جلد ده، صفحه ۲۵۳ می شود آن وقت از قبل تر باید بخوانم و ذکر مالک فی هذا الباب انه سمع اهل العلم لایکروهون سواک
ج: ببین سمع عرض کردم مالک خیلی رو آراء اهل مدینه، مالک می گوید من دیدم علمای که در مدینه آن وقت این بحثی هست که وقتی می گوید سمع امام صادق هم در این ها داخل است دقت کردید، همین اجماع دخولی مرحوم سیدمرتضی یا تضمینی، چون خود مالک اولاً نسبت به امام صادق عمرش کمتر بود، ایشان تقریباً در زمان موسی ابن جعفر وفاتش، صد و شصت و هفت عمرش از امام صادق، بعدش هم در همین موطأ دارد حدثنی جعفر ابن محمد به عنوان استاد و امام بهش نگاه می کند، امام اهل المدینه، یعنی امام من اهل المدینه، من ائمه اهل المدینه لذا می گوید سمع اهل العلم خوب دقت بکنید من بلده، این همان نکته ای که من عرض کردم آراء مالک و ابوحنیفه این وقتی گفت سمع اهل العلم یعنی درش تضمیناً خوابیده که امام صادق هم دقت کردید،

س: کبیر

ج: بله دیگر کبیر، البته کبیر نه چون در آوردی است، عبدالعزیز درآوردی، به آن ها چون چیز دارند خیلی دنبال امام صادق نبودند چون عرض کردیم فقه مالک یعنی فقه مدینه فقه عبدالله ابن عمر و عمر است اصولاً فقه کوفه فقه عبدالله ابن مسعود و علی ابن ابی طالب است این دوتا فرق جوهری هم دارند فقه اهل سنت شان این جوهری است بفرمایید بابا، سمع اهل العلم
س: سمع اهل العلم لایکروهون بعد نظر مالک را بعد جدا می آورد فعلاً لایکروهون سواک للصائم فی رمضان فی ساعه من ساعات النهار

ج: ببینید این، این الآن فی آخره اشاره به یک تفصیلی است که بعضی از فقهاء این تفصیل را قائل اند که صبح سواک کراهت ندارد عصر کراهت دارد این هم درش روایت نقل نکردند نه این که عن رسول الله این همانی است نکته ای است که من عرض کردم فقه تدریجاً در قرن اول و دوم شکل گرفت روی استظهار فقیه نه بحث هایی که ما الآن می کنیم سندش درست است نیست؟ اصلاً این بحث سند نبود در قرن اول و دوم نبود، این از چه باب؟ گفت رسول خدا فرمود لخلوف فم الصائم احب الی الله من المسک این بوی بدی که از دهان صائم می آید این از مسک و مشک و عنبر هم خوشبو تر است، پس این صبح نیست،

ج: بعد از ظهر هست، اگر مسواک بزند بو می رود، پس این کراهت به سبب رفتن بو، اینی که فی، آن وقت این مطلب بعینه در روایات ما هم آمده، یعنی نکته ای که آمده در روایات ما بله، ببینید عن ابن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال یستاک الصائم ای الساعه من النهار احب عین همان روشن شد چه می گویم یعنی دقیقاً همان مطلبی را که و لذا هم یک شبهه دارد که این ها اصلاً بعضی هایش شاید واقعاً مثلاً فتاوی مالک را دیدند عین عبارت او را، لایستاک الصائم ای ساعه من النهار احب، و آن تفصیلی که

آن‌ها قائل شدند، بلکه مثلاً روایت شماره یک از باب این جامع الاحادیث در باب صومش البته این باب صوم را دو جلد کرده این جلد یازده از این کتاب باب هفده، به اصطلاح شماره صفحه این چاپ سی و یک جلدی من دو یست و چهار صد و بیست و دو، حدیث صحیح هم هست حدیث صحیح روایت عبدالله ابن سنان بلکه یک روایت دارد که اذا صمتم فاستاک بالغداد و لاتستاک بالعشی این را از مکارم الاخلاق به عنوان قال النبی، نیست به عنوان روایت نیست، فانه لیس من صائم طیبه شفته بالعشی الا کان نوراً بین عینیه يوم القيامة این البته این‌جا نورانیتش را مطرح کرده آن‌جا دارد خلوف، اشکال که آن آقا دارد اشکال خلوف اهل سنت است،

س: این از شافعی بعدتر است جلوترش

ج: بلکه از شافعی هم همین تفصیل نقل شده این تفصیل مابین اول صبح و آخر صبح نه می‌خواهم این را عرض کنم که بعد حالا خیلی خوب بعد عرض می‌کنم دیگر خیلی تداخل نشود اباحت، بفرمایید

س: این را از تهذیب حدیث را خواندید

ج: اول از تهذیب شماره یک از تهذیب بود که صحیح، البته ایشان از حسین ابن سعید نقل کرده بر می‌گردد به کتاب عبدالله ابن مغیره عن ابن سنان، آخری را از این شماره ده همان باب هفده از مکارم الاخلاق نقل کرده، مکارم الاخلاق مرحوم طبرسی اسناد ندارد چون ایشان قائل به حجیت خبر نبود، لذا مرسل و غیر مرسل می‌آورد، به حد ذوقیات مثلاً خوب درآمد می‌آورد و آن‌که خوب است می‌آورد حالا می‌خواهد سند داشته باشد یا نداشته باشد، بفرمایید اصطلاحاً می‌گوید علم آور علمش این جوری است خیلی علم آن جوری نیست بفرمایید،

س: و لم اسمع احداً من اهل العلم کره ذلک و لاینهی عنه، این پایان عبارت مالک است بعد قال ابو عمر اختلاف الفقهاء فی السواک للصائم فرخص فیه مالک و ابوحنیفه و اصحابهما و

ج: البته این عبارت ایشان و رخص و لم ینه شاید اشاره، شاید اشاره به این باشد که استحباب را قائل شدند چون ممکن است یک کسی بگوید استحباب ندارد اما کراهت هم ندارد، چون بین این دوتا تلازم نیست اصطلاحاً این طور است یعنی ممکن است بگوید آقا سواک اطلاقات سواک استحبابش برای صائم ثابت نیست اما این‌که خصوص صائم هم کراهت داشته باشد آن هم ثابت نیست دقت کردید

س: مباح است

ج: مباح است، احتمال دارد مرادش از این رخص و لم ینه اشاره به این باشد که مراد از ترخیص در این‌جا اباحه، چون گاهی اوقات ترخیص مساوق با استحباب می‌شود چون فی نفسه جایز بود حالا اگر جایز بود اجازه داد پس می‌شود مستحب به استحباب خودش می‌ماند ایشان شاید نظرش به این باشد یا شاید هم نظرش به این باشد چون نهی نکرده و رخص پس به همان استحباب باقی است بفرمایید این هم بحث فقهی‌اش

س: و الاوزاعی و ابن العلیه

ج: خب اجازه بدهید از اول بخوانید، و تبع فیه چه آقا؟

س: رخص فیه مالک و ابوحنیفه و اصحابهما و الثوری و الاوزاعی

ج: ثوری هم بعد از، یعنی همدوره ابوحنیفه صفیان ابن سعید ثوری در زمان امام کاظم به اصطلاح مختفی اند چون جزو مخالفین بود، مخالفین منصور و مهدی و این‌ها مختفياً در خانه تیمی به قول ما فوت کرد ایشان سال صد و شصت و پنج این هم از فقهای شیعه، تقریباً شیعه به این معنی چون همدانی‌ها خودشان اصولاً خیلی محب اهل بیت بودند یمنی‌های همدانی بفرمایید، این هم قرن دوم این‌ها همه قرن فقهاء است اصلاً قرن دوم است مالک ابوحنیفه، به اصطلاح این آقای که اسم بردید شما بعد از ثوری

س: بعد و هو قول ثوری و الاوزاعی

ج: اوزاعی صد و بیست و شش وفاتش است فقیه شام است اصلاً فقه شام یدور بر اوزاعی، الآن قبر اوزاعی در شام معروف است دیگر حرم و تشکیلات و یعنی حرمش را نمی‌دانم اما می‌دانم قبر معروفی است علی ای حال اوزاعی هم رأیش همین بوده این‌ها همه قرن دوم اند، چون این شناخت زمان و تأثیرش این کلامی را که مالک نقل می‌کند که لم اسمع کسی در مدینه مثلاً از علما این مطلب را گرفته باشد این خیلی قابل توجه است نسبت به روایات ما که حل مشکل تعارض را بکند البته الآن فقهای ما این کار را نکردند اما انصافاً جای تأمل دارد جای خوبی است بفرمایید،

س: و هو قول نخعی

ج: نخعی تقریباً بله نخعی در قرن به اصطلاح بین اول و دوم است ابراهیم نخعی به اصطلاح معروف فقیه معروف اهل کوفه است و روی فقه به نظر من از علی ابن ابی طالب جزء تابعین است اگر باشد قرن اول حساب می‌شود و بعد زهری هم بین قرن اول و دوم است

س: و هو قول نخعی و محمد ابن سیرین و عروه ابن ظهیر

ج: محمد ابن سیرین فقیه معروف بصره است مثل حسن بصری همدوره هستند با همدیگر هردوشان و هردوشان هم شخصیت علمی بزرگی اند یک دفعه هم اخیراً عرض کردم این دو نفر را باید زیر کنترل گرفت چون خیلی این دوتا تأثیرگذار است، معمولاً بین مردم ابن سیرین به تعبیر خواب معروف است اما

س: همان است؟

ج: همان است اما بسیار مرد دقیقی است بسیار مرد فقیه است یعنی این ذوقیات فقهی و این‌هاش خیلی قوی است حسن بصری هم همین طور است این هم خیلی فوق العاده است، یک شب ظاهراً این‌جا راجع به سبی عین التمر صحبت کردم نیست، سبی عین التمر خیلی تأثیرگذار اند در تاریخ اسلام

س: سبی؟

ج: سبی عین التمر، عین التمر الآن هم هست کربلا این کربلا شهری است الآن هم بد هم نیست آباد شده عین التمر بهش می‌گویند در آن‌جا این اولین اسرای بود که وارد مدینه شدند، اصلاً تا قبل از آن از عراق و این جاها اسیر نیاوردند یعنی اصلاً در جنگ عراق اسیر نشدند خالد ابن ولید از مدینه می‌رفت به طرف شام در راهش رسید به حدود کربلا گفت یک حمله‌ای هم این‌جا بکنیم حالا تا این‌جا رسیدیم دست خالی بر نگردیم به عین التمر حمله کرد و اسیر گرفت، زن و مرد و بچه آن وقت یک مدرسه‌ای دیدند مال کودکان استثنایی مال کودکان به اصطلاح چه بهش می‌گویند امروزی‌ها

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۱

جلسه: ۷۸

س:

۳۵: ۲۹

ج: خیلی ذوق بالا دارند چه بهش می گویند؟

س: تیزهوشان

ج: حدود و سی و پنج نفرش تا حالا اسمش هست مدرسه تیزهوشان درس را هم بسته بودند که این ها شکاندند قفلش را شکاندند گفته شده مجوسی بودند، مسیحی بودند، یهودی بودند همین جور وارد می شود بر این ها این ها را هم می آورند مدینه این سی و پنج نفر را این ها در دنیای اسلام خیلی شخصیت می شوند و توجه نشده که این ها چقدر تأثیر داشتند معروف به سبی عین التمر، سال دوازده این زمان ابوبکر است، فتح عراق زمان عمر است سال هفده است، این سال دوازده است، اولین اسیرانی که وارد مدینه شدند این ها هستند که شاید عقده اسارت هم روی این ها تأثیر گذاشته بود آن وقت این سیرین جزو آنهاست، محمد پسر آن است،

س:

۲۱: ۳۰

ج: یسار هم پدر حسن بصری جزو آنهاست عثمان یک غلامی داشت به نام حمران که تصادفاً موی قرمز و بور و این ها داشت آدم خبیثی هم بود این هم جزو این هاست احتمال می دهند اولین کسی که در وضوء مسح را عوض کرد به شستن این است حمران، انگشت اتهام رو این حمران مولا عثمان،

س: عجب

ج: چون در صحیح بخاری دارد که عثمان گفت آب بیاور من برای وضوء رسول الله را نشان بدهم، آمد در مدینه همه بچه هایش هم رسول الله را دیدند دیگر چه برسد به بزرگان، وضوء رسول الله را در مدینه می خواهی به مردم یاد بدهید،

س: پس چه می گویند وضوء غسلی را حجاج ابداعش کرد

ج: ابدأ مال عثمان است بخاری به عثمان نسبت می دهد عده ای هم به حمران حمران نوکر عثمان یعنی غلام عثمان بوده حتی این ارتکاب عمل زشت می کند حد برش جاری می کنند آدمی، این شخص جزو همین سبی عین التمر است آن که روضه خوانها هم می خوانند که یک جراحی آوردند برای امیرالمؤمنین مغز سر حضرت را آن هم جزو سبی عین التمر است، دارد که اعلم اهل الکوفه بطب این اعلم اهل کوفه هم جزء سبی عین التمر است خیلی این سبی عین التمر خیلی روش کمتر کار شده که این سبی عین التمر به مناسبت وضوء نبود در آن بخش سومش که مربوط به عثمان است یک مقدارش را آقای شهرستانی استخراج کردند مصادرش را این خودش خیلی تأثیرگذار است حالا اگر ما بخواهیم بگوییم بین الآن شما تأثیرات اولیه از این این ها در حدود خود مثل حسن بصری این به نظرم صد و نه است وفاتش ابن سیرین، حسن صد و ده است و هردوشان هم ایرانی اند، سیرین شاید شیرین باشد مثلاً، این ها هردو جزو

س: حمران هم؟

ج: نه این ها محمد پسر سیرین است سیرین با حمران از یک جا هستند یعنی در همان مدرسه بودند مدرسه تیزهوشان اند

س: صد و ده

ج: صد و ده است پس با حسن بصری است من خیال می کردم یک سال قبلش باشد، صد و نه باشد غرض دقت فرمودید این دوتا را خیلی باید رو آثارشان اهل سنت هم کار کردند اما خیلی باید توجه داشت این ها تأثیرگذار بودند خیلی مثلاً شاید تعجب بکند روایت کرّ را اهل سنت ندارند اصلاً کلاً اصلاً روایت کرّ را ندارند، اذا بلغ الماء قلتین، کوزه های سابق بود بزرگ بود، نوک تیزی داشت آب داخلش می ریختند که سرد بشود خنک بشود، قله آن است، کوزه بزرگ لذا در بعضی از روایات دارد من قلال حجر، حجر همین بحرین و احصی و قطیف است، در این مناطق که هوا گرم بود با آن ها آب را سرد می کردند، آنی که اهل سنت دارند اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثاً، آنی که اهل سنت این است دیگر حدیث شان این است باز ما این را نداریم فقط عبدالله ابن مغیره نقل می کند که آن را عرض کردم عبدالله ابن مغیره روایات شاذ دارد پیش ما منحصر در عبدالله ابن مغیره است اذا بلغ الماء قدر کرّ ندارد اهل سنت اصلاً ندارند روایت ندارند فقط ابن سیرین کلام خودش است، خیلی عجیب است اذا بلغ الماء قدر کرّ لم ینجسه شیء این را به اصطلاح غریب الحدیث که است آن؟ ابوعبید، ابوعبید از غریب الحدیث خیلی هم عجیب است، ابوعبید معنی می کند این هم حالا چون به متن بر می گردد حالا ما قدر کر را به معنای مقدار می گیریم ماء به انازه کر رسید لاینجسه شیء، ابوعبید

۵۲: ۳۳

بزرگی است بلا اشکال خودش هم فقیه هم هست ملاست، ایشان قدر را به معنای تخمین گرفته، تقدیر مصدر گرفته،

س: مایقدر

ج: تخمیناً یعنی در حقیقت کلام این طور بوده اذا بلغ الماء کرّاً تخمیناً تقدیراً آن وقت تقدیراً را این مصدر ثلاثی بوده قدر اضافه کرده به کرّ یعنی اذا بلغ الماء تقدیر کرّ اصلش این طور بوده ایشان می گوید آن وقت مراد این است که

۲۵: ۳۴

آب رو زمین دیدید تخمیناً کرّ می شود دقت کردید انصافاً هم معنای لطیفی گفته، آب رو زمین هست آن قدر یعنی اندازه گیری می خواهد و این ها ایشان قدر را به معنای تقدیر گرفته و ندیدم من به مقدار در علمای شیعه این معنی را ندیدم ایشان برداشته نوشته، ایشان در قرن سوم است ابوعبید اذا بلغ الماء قدر کرّ یعنی تقدیراً فرضاً آب را که نگاه می کنید بگوئید جمع بشود به اندازه کر می شود، این را قبل از امام صادق در کلام ابن سیرین است و عجیب این است که ابن سیرین اهل بصره است خود ابوعبید هم بصری است، خیلی عجیب است می گوید معنای کرّ را هم نمی دانم چه است؟ خود ایشان در غریب الحدیث می گوید لا اعلم معنی الکرّ که کرّ چه است اصلاً؟ خیلی عجیب است البته به احتمال بسیار بسیار قوی محمد ابن سیرین از اهل بیت گرفته باشد احتمال عکسش خیلی بهم می زند اوضاع را کلاً بهم می زند دیگر حالا مثال های دیگر هم دارم که نمی خواهم الآن فعلاً واردش بشوم یعنی یک چیزهایی که ما تصادفاً خیال می کردیم از خصایص قطعی ماست در کلام حسن بصری یا ابن سیرین آمده این خیلی عجیب است اگر فرض کنیم خدای نکرده اول آن ها گفتند شاید ائمه هم علیه السلام به لحاظ این که قلتین چون این بحثی بود اهل سنت یک بحثی از همان اول داشتند چون قلتین مقدارشان مختلف است دوتا قله چقدر می شود، بلغ الماء قلتین تقریباً تقریباً از هر قله ای را صد و پنجاه رتل یعنی دوتایش سه صدتا، دوتایش چهار صدتا، دو تایش پانصدتا تا دو تایش ششصدتا

خوب دقت کنید آن وقت یک روایت واحده را که اصحاب گیر کردند و الکرّ ستّ مأه رتل متحیرند چه کارش بکنند این قدر ماشاءالله نوشته‌ها را دیده باشید این قدر شاید بگویم اگر مجموعش را جمع کنی ده‌ها صفحه در این باره نوشتند ما یک توضیحاتی آن‌جا عرض کردیم که این مشکل کار چیزی دیگر بوده این نیست که این‌ها نوشتند و الکرّ ستّ مأه رتل خیلی آن بحث سنگینی است خیلی مشکل است که دیگر حالا وارد بحثش نمی‌شویم غرض این سبی عین التمر را خیلی واقعاً چیزی عجیبی است اگر این قصه عثمان درست باشد که کار حمران باشد، می‌گوید خب چرا پاهایتان را مسح می‌کنید بشوید پاهایتان را تمیز بشود بو می‌گیرد، عرق می‌گیرد، الغسل اولی من المس چرا مس می‌کنید این مغز این بوده که شریعت را بهم ریخته، اگر این چون واقعاً در صحیح بخاری از عثمان نقل می‌کند و به این تعبیر که آب بیاورید من این‌جا خارج مسجد النبی همین جایی که الآن فارغ هست نزدیک قبر، آب بیاورید تا من برایتان وضوء رسول‌الله را نشان بدهم خب این معلوم است مسخره است دیگر، واضح است مطلب، در مدینه کسی وضوء النبی را که نشان نمی‌دهد آن هم که؟ مثلاً زمان عثمان مثلاً، تمام آن افرادی که رسول‌الله را دیدند با ایشان بودند، زن، مرد هنوز در آن زمان موجود بودند حالا غیر از علی ابن ابی طالب لذا در بعض جاهایشان از حمران نقل کردند از خود حمران، به نظر من می‌آید کار حمران باشد چون یکی از آن نقاط خیلی مجهول تاریخ است که حالا شما شیعه‌ها می‌گویید مسح، این چطور تبدیل به غسل شد و اکثر مسلمان‌ها هم فعلاً غسل می‌کنند، ظاهراً چون یک نکته دیگر را هم کراراً عرض کردیم ظاهراً تا زمان ابی بکیر تا زمان امام مجتبی به اصطلاح پنج تا خلیفه راشد، تا خلفای راشدین، این خلفای راشدین هم متولی امور سیاسی و اداری و اجتماعی جامعه بودند و هم متولی فقه بودند فتوی می‌دادند احتمالاً فتوای عثمان شده، که این غسل بهتر از زمان او این تحریف یواش یواش وارد شد چون به هر حال آن‌ها به عنوان خلیفه راشد می‌دانند بعد هم مخصوصاً که بنی امیه سعی کردند قصه اصحاب علی را پی‌گیری بکنند و این‌ها احتمالاً از آن زمان رواج این مطلب شد بفرمایید آقا این هم یک توضیحاتی راجع.

س: و هو قول

۲۳: ۳۸

و محمد ابن سیرین و عروه ابن زبیر،

ج: عروه خب پسر برادر عبدالله ابن زبیر این‌ها قرن اول هستند،

س: و رواه

۳۲: ۳۸

فیه ایضاً عن عمر و ابن عباس

ج: خب این را من ندیده بودم در چیز ندارد

س: بله و حجتّه من ذهب الی هذا، قوله علیه السلام لولا ان شق علی امتی لامرتهم بالسواک لكل

۴۴: ۳۸

و لم یخص رمضان و غیره

ج: اطلاق تمسک به اطلاق لولا ان

س: فقد روی عنه انه کان یستاک و

ج: آن وقت این استحباب هم از این جهت حالا نمی‌دانم روشن شد ایشان این ذوق فقهی این است چون آقای روحانی سؤال کردند استحباب از کجا ثابت می‌شود این ثابت، این بحث سر این است یک بحث فقهی است یعنی یک بحث لطیفی است، س: این هم مقدمه

ج: بله عرض کنم که حالا نکته فقهی‌اش را هم عرض بکنیم متعارف بین ما الآن بین فقهاء این شده که مثلاً احکام یک مقام به اصطلاح مبادی جعل دارند که ملاکات باشد حب و بغض باشد و اراده و کراهت یعنی حکم سه مرحله ابتدایی دارد یکی ملاکات چه مصالح و مفاسدی دارد یا به قول مرحوم نائینی ملاکات یعنی موضوعات خارجی، حقایق خارجی، بعد از ملاکات مسأله‌ای چون انسان یک چیزی را دید، فرض کنیم دید که مثلاً خوردن سیب برایش خوب است بعد یک حالت حب و بغض پیدا می‌شود یا بخورد یا نخورد؟ بعد از حب و بغض اراده می‌آید که انجام بدهد یا نه؟ این اراده در این جا اراده تشریعی است که در عهده دیگری می‌گذارد اگر خودش بخواهد انجام بدهد اراده تکوینی است، لذا می‌گویند این سه مرحله هست، و من هم عرض کردم انصافش این سه مرحله را قبول می‌کنیم مثلاً الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی، این ملاکات است، ملاکت چه است؟ ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین این مقام حب و بغض است یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر این مقام اراده و کراهت است پس سه تا جزو مبادی جعل است بعدش مقام تشریع است بعد از آن محور ارسال رسل و انزال کتب است که اصطلاح

۲۹: ۴۰

به اصطلاح امروز می‌گویند بعد از آن محور تنجز است که به مکلف می‌رسد بعدش هم محور امتثال است که مکلف انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، یعنی حکم را در هفت محور می‌شود و لذا ما هم گفتیم اصلاً اصول را این جوری قرارش بدهند در این هفت محور بحث کند نه این نحوی که الآن این کل اصول را بهم می‌ریزد طرح کلی کار را عوض می‌کند بعد از این مطلب مبنایشان بر این است که اگر ما حب و بغض یا کراهت یا ملاک را تشخیص دادیم اما شریعت، تشریع نرسید آیا تشخیص ملاک کافی است یا نه؟ آیا با ملاک می‌شود حکم به استحباب یا وجوب بکنیم یا نه؟ فرض کنیم ملاک را شناختند، مبادی جعل را دید، به خود جعل نرسیده، مبادی جعل بود اما به خود جعل نرسیدیم این محل کلام است بین‌شان عده‌ای می‌گویند نه، مشهورترشان که می‌گویند می‌شود می‌گویند این عبارت لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک یعنی در سواک مصلحت هست، مبادی جعل هست اولش لیکن چون مانع دارد من وجوب را بر می‌دارم امرتهم را بر می‌دارم لذا می‌گویند این که نشان می‌دهد مصلحت هست پس لا اقل استحباب است این که فرمودید استحباب سواک، لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک این سرش این است، نمی‌دانم روشن شد یعنی استظهار استحباب از این دلیل روی این نکته است که ما مبدأ را ملاک را ترک این نکته فقهی لطیفی است آن وقت در همین نکته هم اهل سنت گفتند نمازها در اول مستحب است الا نماز عشاء که آن یک کمی تأخیرش بهرت است چون پیغمبر فرمود لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل، می‌گویند از این معلوم می‌شود که تقدیم عشاء خوب بود ملاک داشت لیکن چون مشقت بود برای من گذاشتیم آخر یک کمی بعد تا ثلث لیل لاخرت،

س: منظورش این است که حکم به استحباب باید از شارع باشد

ج: خب این هم می‌گویند شارع، می‌گویند از ملاک است دیگر می‌گویند نمی‌دانم روشن شد، این و لذا می‌گویند،

س: مرحوم آخوند بحث قصد ملاک هم می آورد

ج: قصد ملاک نه ایشان غرض را دارد بیشتر البته آقای خویی این روایت را آوردند

س: اعتراض شد

ج: اعتراض، مرحوم آقای خویی این روایت را آوردند لولا ان اشق، لاخرت العشاء ایشان می گوید از این استحباب در نمی آید استحباب تأخیر عشاء تا ثلث لیل البته روشن باشد این حدیث هم در اهل سنت هست هم در ما، در اهل سنت متفق علیه است ثلث لیل، پیش ما هم مشهور عبارت کثیر، یک حدیث واحد دارد حالا نصف اللیل، دیگر نصف اللیل مثل نماز مغرب و عشاء ما، که می گذاریم آخر وقت نصف اللیل نداریم اما ما داریم در روایات ما هست سنی ها ندارند سنی ها فقط ثلث لیل دارند ما ثلث لیل مشهور و چندین روایت داریم، یک روایت واحده داریم که الی نصف اللیلی که درست هم نیست علی ای روشن شد آقای خویی می گویند این روایت، چون پیغمبر می فرماید لولا ان اشق لامرته العشاء پیغمبر آن جا گفت لامرتهم بالسواک این جا دارد من نماز عشاء را عقب می اندازم،

س: از باب حجیت

ج: فعل پیغمبر این معنایش این نیست که مثلاً ملاک، من خود من برای پیغمبر، چون پیغمبر احکام خاصی داشته لیکن ما توضیحاتش را عرض کردیم این را آقای خویی نوشتند، آقای خویی بقیه روایات را ندیدند روایات دیگر باب روایات دیگر باب تصریح دارد در این که اصولاً تعیین اوقات به ید رسول الله بود ایشان توجه به آن ها نکردند لذا جبرئیل هم اول وقت را آورد هم آخر وقت، لذا یک اختلافی بین حمران برادر زراره و زراره شد، حمران می گفت که امر اوقات دست رسول الله است زراره می گفت جبرئیل آورد، رفتند پیش امام صادق امام فرمود حق حمران است جبرئیل آورد اما اختیار رسول الله بود که اول قرار داد،

س: پس این دلوک شمس الی غسق اللیل

ج: این ها را این تقسیمات را جبرئیل نشان داد اول وقت و آخر لیکن پیغمبر اختیار اول وقت کرد، این لاخرت العشاء اشاره به این است که اگر من تأخیر می انداختم مستحب می شد دقت کردید این کار الزامی می شد و لذا اهل سنت می گویند نمازها در اول وقت مستحب است الا عشاء تأخیرش یک مقداری مستحب است نکته فنی روشن شد پس اینی که ایشان می گوید لقول النبی لولا ان اشق علی امتی یعنی استحباب دارد این استحباب اطلاق دارد شامل صوم و غیر صوم هم می شود این نکته ای که

س: حاج آقا به نکته متنی اش می خواستیم

ج: هنوز متنی مال روایت ماست

س: در مقدمه مقدمه

س: در صوم شروع می شود در صوم

ج: روایت داریم بله بفرمایید آقا؟

س: و روی عنه علیه السلام انه قال افضل خصال الصائم للصائم السواک بعد این جا آمده بود تفریع بین سواک و

ج: از که؟

س: و کان مالک

ج: مالک،

س: یکره السواک الرتم للصائم فی اول النهار و آخره و هو قول احمد و اسحاق و روی ذلک عن زیاد ابن یزید و شعبی

ج: اسحاق اسحاق ابن رافع از فقهای کوفه است معروف است خراسانی الاصل است

س: بله و رخص فی السواک الرطب الثوری و الاوزاعی و الشافعی و ابوحنیفه و اصحابه و ابو ثور و

۵۴: ۵۵

مجاهد و ابراهیم و عطاء و ابن سیرین و روی ذلک عن ابن عمر

ج: از ابن عمر که صحابه است بله

س: بعد می گوید ابن علیه هم گفته مساوی است

ج: اسماعیل ابن علیه،

س: بعد وارد تفصیل زمان می شود و قال الشافعی احب السواک عند کل وضوء فی اللیل و النهار و عند تغیر الفم الا انی اگره

للصائم آخر النهار و من اجل الحديث فی خلوف الفم الصائم

ج: خلوف است

س: و به قال احمد و اسحاق و ابو ثور

ج: به نظرم صحیحش خلوف باشد خلوف من خلوف گفتم

س: ضبط خلوف کردند

ج: بله اما خلوف باید باشد چون فعول به اصطلاح مصدر است فَعُول اسم آلت است، سُحُور یعنی سحری خوردن، سَحُور

مایستحر به، طُهور و طُهور و سحور و سحور، بُخور و بُخور الی آخره، تُشوق و تُشوق، سَنُون و سُنُون،

س: ایشان می گویند که و به قال احمد و اسحاق ابن راهبیه و ابو ثور و روی ذلک عن عطاء و مجاهد،

ج: این دوتا هم از به اصطلاح، عطاء و مجاهد امتیازش این است چون شاگردهای ابن عباس هستند شاید فقه مکه هم همین

بوده چون ابن عباس فقه مکه است به اصطلاح این دوتا شاگرد ابن، اما دقت کنید نکته فنی این شد از مالک نقل شده بود که

سواک مطلقاً جایز است، و رخص فیه بعد گفت به رطب هم جایز است این معنایش این نیست به اصطلاح که بگوییم در یابس

در رطب که جایز است تفصیل قائل شده چون اگر رطب را گفت جایز است قطعاً یابس به طریق اولی جایز است بین اصحاب ما

چه شد؟ آمدند تفصیل گذاشتند بین یابس و رطب جمع بین، این بحث متنی که گفتم این جاست، خب تا حالا بخوانیم تا بعد

برسیم آیا می شود این تفصیل حالا این نکات فقهی دارد که این احادیثش هم زیاد است من فعلاً متعرض همه اش نمی خواهم بشوم

این مقداری که الآن به وقت بحث ما مربوط است، تمام شد؟

س: بله ایشان تمام شد دیگر مسأله را بعد

ج: عرض کنم که مرحوم جامع الاحادیث همان طور که عرض کردم مثلاً ببینید این جا در جامع الاحادیث جامع الاحادیث هم البته اولش نبود حالا این جلد های بعدش چون این طوری شد عرض کردیم اولش مرحوم آقای بروجردی این طور که آقای ابطحی برای من نقل کردند نظرشان این بود که عنوان باب را حکم قرار ندهیم عنوان باب را فقط عنوان مثلاً باب السواک للصائم این طوری بنویسیم،

س: وجوب

ج: جواز و وجوب و استحباب و این ها ننویسیم این جا مرحوم آقای معزی خدا رحمتش کند، این جلد های بعدی را که نوشته متأسفانه مثل صاحب وسائل عنوان و حکم داده باب ان الصائم باب هفده از ابواب به اصطلاح مایجب الامساک عنه باب ان الصائم يجوز له ان يستاك ای ساعة شاء من النهار و لكن لا يستاك بعود رطب، ببینید یعنی تفصیل قائل، آن کلامی را که از مالک در من می خواستم این را بگویم از مالک در مدینه نقل شده یکی نقل شده مطلق سواک را گفت جایز است یکی گفت برطب هم جایز است این معلوم می شود که در آن زمان یک تفصیلی پیدا شده که بین رطب و یابس باشد این رطب تفصیل را قبول نکرده بعد هم ظاهراً کسی تفصیل از اهل نداده بین رطب و غیر رطب این که رطب باشد یا نباشد؟

س: بعد

۱۶: ۴۹

ج: بله در روایت نبود، عرض کنم که خدمت تان در این باب اولاً این بابی که ایشان قرار داده در باب سواک یک کار خوبی کرده عنوان باب قرار دادند اما به همان عنوان، اگر می نوشتند باب السواک للصائم اصلاً عنوانش را و نکته فنی اش هم در حقیقت این بود که آیا ادله اطلاقات به قول آقایون سواک تخصیص به صائم خورده یا نه؟ و دلیل بر تخصیصش چه است؟ چه نکته ای دارد این نکته ای که این آقایون ذکر کردند تخصیصش را به صائم در ماه رمضان نکته استظهاری بود یعنی نکته ای این بود که چون خلوف، خلوف هم ضبط کردند، من هم ضبط به ضم دیدم اما خلوف باشد لخلوف فم الصائم احب الی الله من المسک من هم ضبطش را دیدم با ضم خ، لیکن باید فتح باشد قاعداً

س: کتب لغت نوشته جمع خلف فلذا خلوف است

ج: خلف شاید باشد

س: نه خلف نوشته

ج: می گویم خلوف نباید قاعداً باشد

س: خلوف است جمع خلف

ج: همین می گویم باید این باشد و الا طبق قاعده باید خلوف باشد یعنی مایتخلف حالا به هر حال دقت کنید این ها آمدند استظهار بین نصوص کردند که استظهار آن روایت که می گوید این خوب است و این، پس بگوییم بعد از ظهر این سواک این را می برد چون می برد کراهت دارد دقت کردید، آن وقت این می دانید که الآن دیگر علمای ما این مسأله کاملاً حل شده است که دلیل که متصدی حکم است بیان کیفیت موضوع نمی کند، متصدی موضوع نمی شود، یعنی آن می گوید اگر خلوف بود حالا، رفت رفت دیگر حالا اگر بود این احب، معنایش این نیست که خلوف را نگهدار، لخلوف فم الصائم، خب نکته ای، این دیگر بین علمای زیاد

شایعه شده که حکم متعرض کیفیت موضوع نمی شود هر وقت دهن صائم خلوف بود این احب الی الله اما این را تو باید نگه بداری مسواک، آن اطلاق که این بماند این دیگر درش در نمی آید، این ازش در نمی آید که خلوف را نگهدار این ازش در می آید به نحو به قول مرحوم نائینی قضیه حقیقه است هر وقت موضوع بود محمول و حکم بار می شود اگر این خلوف بود اما تو این خلوف را نگهدار این چنین چیزی در نمی آید از لسان حکم این در نمی آید

س: خلوف به معنای رائحه است یا به معنای مثلاً براق و لعاب دهن

ج: نه، رائحه دهن است

س: مایتخلف اگر باشد

ج: نه مایتخلف خلف نه یعنی بر اثر بقایای طعام و این ها که خورده بو می گیرد دهن آدم،

س:

۴۱: ۵۱

ج: بله رائحه است دیگر چون سواک این را از بین می برد بو بد را از دهان می برد پس بنابراین این دلیل که می آید بگوید مثلاً برای دلیل ما یعنی کیفیتی خوب دقت کردید، روایت نیست جمع کردند جمع فقهی کردند این جمع فقهی قابل قبول نیست چون اصلاً این روایت متصدی حکم است دلیلی که بر حکم می آید دیگر متصدی موضوع و کیفیت موضوع نمی شود، اگر خلوف بود احب الی الله، خب نبود هم نبود دیگر حالا یک نفری برود عمداً یک غذایی بخورد که دهنش بماند، مثلاً خلوف هم بماند همچون چیزی ما نداریم لذا اطلاقات سواک به حال خودش محفوظ است، اصولاً نیازی هم نداریم بین این دو تا دلیل نسبت بسنجیم اصولاً نسبت سنجی دقت کردید نکته اش را چون تعارض فرع نسبت سنجی بین دو دلیل است بین دو دلیل تعارضی یا تراحمی به قول متأخرین اصحاب نیست حالا اگر بگوییم مصداق خارجی تراحمی نیست آن می گوید خلوف اگر باشد این طور این هم می گوید سواک زدن این طور این ها ربطی به هم ندارند، مثل همان اطلاقاتی که گفت اطلاق قول رسول الله این راجع به این قسمت بفرمایید، دیگر چیز ندارد، خیلی خوب اما این تفصیل که بین عود رطب و یابس این دیگر، ببینید در جوی که الآن خواندیم در جو فقهی چه در کوفه چه در مدینه جو فقهی بر این نبوده که بین رطب و یابس فرق است این یک بحثی است حالا دیگر من خسته شدم یک نکته را امشب می گویم بقیه نکته را فردا شب.

آن وقت یک،

س: عبارت چیز فرق گذاشته بین

ج: روایت ما داریم چرا

س: آن اصلاً نیاز به روایت ندارد که ظاهراً تفصیل بین رطب و یابس

ج: چرا؟

س: چون رطب در واقع حامل یک رطوبت است از این جهت می گوید

س: این جا را تفصیلش را از استذکار خواندیم که اقوال مفصلی نقل کردند که گفتند همان های قائل به جواز قائل به کراهت

سواک رطب بودند

ج: قائل به کراهت نبود رخص للسواک

س: اول گفتیم که رخص بعد دیگر فرع جدید را ایشان شروع کرد و کان مالک یکره

ج: ها! یکره خیال کردم مالک یرخص

س: بله یکره

ج: خب یکره باشد اگر یکره چون می‌گویند در آن زمان گاهی یکره به معنای یحرم بوده، اگر یحرم باشد یک حساب است اگر یکره به معنای مصطلح باشد یک حساب است الآن در روایات اصحاب ما اصلاً گفتند این کار را نکند، لایستاک بعود الرطب، آن وقت این می‌خورد با حرمت و لذا عنوان باب هم در این کتاب البته در این کتاب در باب شانزده هم دارد ان الصائم یجوز له ان یتمزمز و یستنشق و یستاک اما یستاک را چون در یک روایت دارد، این بابش مال مزمه و استنشاق است باب هفده ان الصائم یجوز له ان یستاک بعد در این جا روایاتی را آورده که الآن نمی‌خواهیم متعرض این به اصطلاح بشویم و اوضاع روایات را شرح بدهیم زیاد است در فقه الرضا دارد ببینید به این روایات سواک نظر دارد و احذر السواک بالرطب، و احذر السواک الرطب این در صفحه دویست و ششاش دارد، لیکن در صفحه دویست و دوازدهاش دارد و لایس بالسواک للصائم یعنی البته کلمه احذر با کراهت هم می‌خورد که مراد کراهت باشد یعنی با رطب جایز است اما مکروه است و اینی هم که ایشان نقل کرده از مالک به همین می‌خورد که کراهت دارد اما حرام نیست

س: در مغنی عبارتش این شکلی است

س: از بابی

س: ببخشید جسارتاً و اختلفت الروایة عنه قبلش اسم احمد را آورده

ج: خب خودش مغنی حنبلی است دیگر نمی‌خواهد عنه و اختلفت الروایة یعنی

س: بله این جا بعد در مورد احمد است

ج: عرض کردم در این کتاب مغنی می‌گوید قال ابو عبدالله علمای ما خیال می‌کنند که این مراد امام صادق است ابو عبدالله کنیه

احمد ابن حنبل هم هست، حواس‌شان پرت نشود،

س: از باب ادخال رطوبت خارجیه است دیگر

ج: حالا عرض می‌کنم اجازه بدهید

س: اختلفت الروایة عنه فی التسوک بالعود الرطب فرویت عنه الکراهه و هو قول قتاده و فلان و فلان لانه مقرر بالسوامح

لاحتمال ان یتحلل منه اجزاء الی حلقه فیفطره

ج: فَيُفْطَرُه

س: بله ان یتحلل منه اجزاء فیفطره و روی عنه

ج: نه دیگر، ببینید تازه اشکالش چه است؟ اشکالش سر این که این چون رطب است ممکن است اجزای خود سواک جدا بشود

این بخورد بحث رطوبتش نیست، دقت کردید یعنی به عبارت اخری من همیشه عرض می‌کنم وقتی یک مطلبی می‌آید آن نکته فنی‌اش هم در نظر گرفته بشود، مثلاً این نکته که اول صبح اشکال ندارد بعد از ظهر اشکال دارد این بیشتر می‌خورد که مسأله چه

باشد؟ مسأله روایت باشد، معلوم شد که روایت نیست استظهار فقهی است نکته را دقت کردید، چون اگر روایت بود بحث تعارض می‌آید، چون می‌گوید ای ساعه من النهار احب، آن می‌گوید نه بعد از ظهر نمی‌شود این جا بحث تعارض مطرح، اما اگر استظهار فقهی شد یک کاری است یعنی به عبارت اخری در آن زمان از این عبارت استظهار فقهی می‌فهمیدند در زمان ما ما الآن خود ما از این روایت استحباب شرعی را در می‌آوریم خیال می‌کنیم مثلاً نص امام است نه این اطلاقات خود ادله سواک است امام می‌خواهند بفرمایند روایتی که در باب سواک است اطلاق دارد شامل روزه هم می‌شود فرق نمی‌کند روزه و غیر روزه یک نواخت است باب رطوبت هم نه به خاطر رطوبت است، به خاطر این که اجزای از خود سواک ممکن است تازه است، رطب یعنی تازه است قسمت‌هایی جدا بشود نه به خاطر رطوبت این دوتا نکته است یک دفعه به خاطر این که رطوبت است

س: سرخسی این‌ها را جدا کرده از هم می‌گوید که و السواک الرطب و الیابس فیه سواء لقول ابن عباس لابس للصائم ان یستاک بسواک الاخضر این را

ج: اخضر همان رطب را گرفته،

س: ولی بعدش می‌گوید و کذلک لابس ان یبله بالماء

ج: یبله بالماء

س: یبله بالماء الای فی روایه عن ابی یوسف انه کره ذلک لانه یجد منه حالا نوشته بداً فهو نظیر الذوق، ذوق و ادخال الماء فی فمه من غیر حاجه این دوتا را جدا آورده

ج: خب از آن طرف ادخال ماء یعنی این نکته را دقت کنید، همین نکته‌ای که فرض کنید ابویوسف، ایشان معاصر با امام صادق است، معاصر با امام کاظم است دقت کردید حالا مشکل کار کجاست؟ حالا من امشب بگویم فردا شب توضیح، ما یک روایت واحد داریم، روایت واحد این است که بله، روایت حلبی این روایت در کافی آمده در کتاب تهذیب هم آمده، در کافی علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر آورده، که معلوم است کتاب ابن ابی عمیر همین نسخه‌ای که در قم بوده و مشهور بوده در کتاب تهذیب از محمد ابن علی ابن محبوب آورده این را هم شرح‌هایش را چندبار عرض کردیم، کتاب نوادر المصنف یا مصنفین که شیخ طوسی منفرداً می‌آورد، کلینی ازش نقل نمی‌کند عن حماد که حماد ابن عثمان است، عن حلبی عبیدالله ابن علی حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئلته عن الصائم أ یستاک او یستاک بالماء قال لا بأس یا لا بأس به و قال لا یستاک بالسواک الرطب، خیلی تعجب آور است با آب بگوید اشکال

س: با آب اشکال ندارد

ج: با سواک،

س: حالا این عبارتی که ایشان خواندند

ج: این آیا اشاره به این است که رطب به خاطر این که اجزایش داخل دهان و این به خاطر رطوبت است یا به خاطر اجزاء است این یبله بالماء را دارد این جا

س: این عبارتی که خواندند معنایش این است که سواک اخضر غیر از سواک رطب است

ج: همان است، یکی است، اخضر یعنی رطب،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۱

جلسه: ۷۸

س: آب دارد

س: مجموع همین شکلی است که و

ج: نووی به اصطلاح خیلی خوب نوشته، جلد چند است مجموعه

س: این چاپی که من دارم جلد شش است، همین مال خودش است

ج: بله جلد شش مال خود نووی است، جلدهای یازده ده یازده مال پسر برادرش است این چاپ جلد کارهایش خودش خیلی قشنگ نوشته نووی انصافاً یکی از شخصیت‌هایی است که من خیلی به حالش چهل و پنج ساله فوتش است،

س:

۶۰: ۲۴

می‌کند

ج: شافعی،

س: مجموع شرح

۶۰: ۲۷

ج: چهل و پنج سال خیلی است،

س: قال

۶۰: ۲۹

اذا استاک فلا

ج: ازدواج هم نکرد تا آخر عمر

س: همین است

ج: بله همین است سرش همین روشن شد هی گرفتار پایبند عیال

س: فاذا استاک فلا فرق بین السواک الرطب و الیابس بشرط ان یحترز عن ابتلاء شیء منه او من رطوبته

ج: منه یعنی اجزاء صغار، رطوبته یعنی رطب به دو معنی یکی تازه خود چوب تازه باشد یکی این که خیسش بکند، خیلی زحمت انصافاً هم انصافاً در قرن اول و دوم این قدر حواسش جمع بوده این عرض کردم نکته‌اش این شد که با آمدن بنی امیه سیاست چون دست ملوک پادشاهی افتاد دیگر مسائل فقهی را از دایره سیاست خارج کردند این نتیجه‌اش این شد که فقهاء بتوانند کار بکنند این برای خودش یک چیز دیگر، این مجال باز شد مقید نشدند که خلیفه چه فرموده، از تقید این که خلیفه چه فرمود خارج شدند لذا این خیلی عجیب است در قرن اول و دوم، ابن عباس خب در قرن اول است سواک

۶۱: ۳۴

از همان اوائل این توجه بود لیکن نکته را دقت بکنید توجه به خاطر چه بود؟ اجزاء سواک یا رطوبت سواک، آن وقت اگر آن نکات روشن شد این روایت هم شأنش روشن می‌شود ببینید یستاک بالماء قال لابأس و قال لایستاک بالسواک الرطب،

س: این و قال یعنی که و قال

ج: قال زرارہ عن ابوعبدالله، حالا لطیفش چه است؟ لطیفش این است که در کتاب تہذیب و استبصار دیگر این جا مرحوم کلینی ندارد

س: و قال ندارد

ج: نہ مرحوم کلینی این یکی را ندارد در تہذیب و استبصار از حسین ابن سعید کہ عرض کردم کتاب ایشان جزو مصنفات بودہ عن صفوان و باز در کتاب تہذیب از ہمین کتاب نوادر المصنفین عن محمد ابن الحسین کہ ابن ابی الخطاب باشد عن صفوان ع ابن مسکان عن الحلبي، البتہ احتمالاً چون آن حلبی آن باشد گفتند اگر ابن مسکان از حلبی نقل کردہ مرادش محمد است، روشن نشد آن یکی کہ مال عبیدالله است این روشن نشد چون از عبیدالله نقل، حالا این جا این طور است قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام أ يستاك الصائم بالماء و بالعود الرطب يجد طعمه قال لا بأس خیلی عجیب است، اگر این حلبی همان حلبی باشد خیلی عجیب است اگر عرض کردم گفته شدہ در رجال، یک وقتی ہم خدا حفظش کند این آقای کہ در دارالحدیث هست آقای حاج شیخ، این من گفتم اصلاً مقاله‌ای ہم تہیہ کرد مجموع روایاتی کہ درش حلبی هست کجاها محمد است کجاها ابن مسکان عن الحلبي،

س: نووی

ج: بلہ، آقای شیخ است کہ کتاب محور نوشتہ

س:

۳۲: ۶۳

سرخه‌ای

ج:

۳۴: ۶۳

سرخه‌ای آقای سرخه‌ای یک مقاله‌ای نوشتہ اما بہ نظرم چاپ نکردہ شنیدم ہم چاپ کرد بہ من داد دیدم آن را کہ آیا این محمد حلبی است کہ در کتاب رجال آمدہ کہ، اگر دوتا باشند مسألہ، و الا اگر یکی باشد خیلی عجیب است بہ ہر حال یک نکته عجیب این است کہ در دو کتاب بسیار مہم کہ در تنقیح احادیث ما در بغداد تأثیرگذار بودند این دوتا روایت آمدہ یکی از کتاب ابن ابی عمیر یکی از کتاب صفوان، گفت قد اختلفتما و انتما من

۷: ۶۴

بہ اصطلاح من اعلام بلدیه، و انتما رئیساً بلدیكما حالا این خیلی عجیب است در دو نسخه‌ای کہ ما الآن از بغداد از قرن دوم داریم در یکش دارد یستاک بالماء و بالعود الرطب يجد طعمه، معلوم می‌شود احتمالاً اشکالش در عود رطب آن نبودہ کہ ذراتش برود این باز اشکال دیگر طعمش را بفہمد قال علیہ السلام لا بأس بہ کلینی این را نیاوردہ، اینی کہ فرمودی بہ متن حدیث بر می‌گردد این را چہ جوری؟ روشن شد حل این مشکل، یک احتمال دارد کہ همان بحث‌های رجالی بکنیم کہ ابن حلبی ابن مسکان محمد است، آن حلبی حماد عبیدالله است بگویم اصولاً دوتا، و الا یک روایت باشد یگر خیلی مشکل است آیا این اختلاف حدیث است یا اختلاف متن است؟ اگر حلبی‌ها یکی باشند اختلاف متن اند، فرمودید ربطش چہ است؟ ربط روشن شد آخر، صبر می‌فرمودید ربطش روشن می‌شد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۹/۲۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۳

جلسه: ۷۸

س: ببخشید این جا چون عبارت تهذیب ایشان در باب این بوده،

۱۸: ۶۵

شیخ است، لا بأس يستعمل السواک الرطب و الیابس فی ای الاوقات شاء من لیل او نهار، بعد شیخ این متن روایت را آورده که این ها همه در ساعات است، ای ساعه من النهار احق، در یکی شان این همینی که فرمودید هست، که سئلت اباعبدالله أ یستاک الصائم بالماء و العود الرطب یجد طعمه قال لا بأس به بعد شیخ چندتا روایت دیگر باز آورده باز همه در مورد ای ساعه است بعد ایشان می فرماید که و قد روی اخبار فی کراهیه السواک بالعود الرطب از این جا آن روایت را اصلاً بهش اشاره نمی کنند از این جا روایت عود رطب را آوردند که یستاک الصائم و لا یستاک بعود الرطب،

ج: لا که حمل بر کراهت نمی شود الا به قرینه، آقا من دیگر خسته شدم،

س: به عنوان کراهت می آورد، دوتا

ج: دیگر تتمه کلام ماند برای فردا وجهش هم روشن شد، پس فرمود فصل آخر آخرش بحث رفت

۱۷: ۶۶

ج: آخرش هم ربط.